

فلسفه

● افسون زدگی جدید (هویت چهل تکه و تفکر سیار)
داریوش شایگان / فاطمه ولیانی

افسون زدگی جدید

داریوش شایگان
ترجمه فاطمه ولیانی

هویت چهل تکه و تفکر سیار

آنچه که می‌خوانید بخش کوتاهی است از کتاب «افسون زدگی جدید» (هویت چهل تکه و تفکر سیار) نوشته دکتر داریوش شایگان ترجمه فاطمه ولیانی. این کتاب به زودی از سوی نشر و پژوهش فرزانه روز ۴۸۰ صفحه منتشر خواهد شد. دکتر شایگان در مقدمه درباره کلیت کتاب چنین می‌نویسد: «کتابی که در معرض دید خواننده ایرانی گذاشته می‌شود، کتابی است به ظاهر پراکنده و پینچیده که در آن سطوح مختلف آگاهی، وجوه متعدد شناخت، اعم از فلسفه، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی با هم برخورد می‌کنند و شاید هم نوعی آهنگ ناموزون چندنوازی ایجاد می‌کنند. این تداخل قطعاً عمدی نیست، بلکه از آشفتگی اوضاع فرهنگی خود جهان ناشی می‌شود، جهانی که آنچنان مختلط و رنگارنگ گشته است که یافتن یک لنگرگاه سکون و دیدی فراگیر بسیار دشوار شده است. در این نوشته کوشیده‌ام در حد توانایی خود، طرحی، هر چند ناقص و نارسا، از نابسامانی موقعیت فرهنگی کنونی جهان ترسیم کنم. بنابراین کتاب هم پرمدعاست و هم متواضع...»

حوزه اختلاط^۱

۱. جابه‌جایی مراکز^۲

یکی^۳ از پیامدهای گسترده پدیده جهانی شدن، جابه‌جایی مراکز و اهمیت رو به تزاید آفرینش‌های هنری در جوامع پیرامونی است. مشخصات این پدیده چیست؟ از سویی ارزش‌های متافیزیکی غرب از هم پاشیده است، به طوری که امروزه پیوستن به فلان یا بهمان گرایش فکری یا پیرو این یا آن مکتب نظری شدن بسیار دشوار است. به این دلیل ساده که گفتار مسلط غرب که پیش از این عنان همه چیز را در دست داشت، اکنون به معیارهای اقتصادی صرف تقلیل یافته است. بی‌تردید برای شروع کار مثلاً در رشته نقاشی بهتر است به نیویورک رفت تا به دهلی نو، اما مضمون وجودی آفرینش‌های ادبی عمدتاً از پیرامون می‌آید، یعنی از آن عرصه‌های فرهنگی که از مرکز (یعنی غرب) دورند.

مشخصه دیگر این جابه‌جایی، گستردگی جهش‌های فرهنگی است. جهش‌هایی که از تصادم جهان‌های درهم تداخل یافته ناشی می‌شوند. فرهنگ‌هایی که از زمینه‌هایی دیگر برخاسته‌اند، از بینش‌هایی دیگر جان گرفته‌اند و حافظه آنها از سرچشمه سنت‌هایی دیگر سیراب شده‌اند. این فرهنگ‌ها هنگامی که در چارچوب جهانی قرار می‌گیرند و با مقتضیات امروز سازگار و با زبان‌های اروپایی (انگلیسی یا فرانسوی) بیان می‌شوند، طیفی از مسائل جدید را به همراه خود می‌آورند که معادل آن‌ها را در ادبیات غربی به مفهوم مطلق کلمه نمی‌توان یافت.

این حساسیت جدید، تر و تازه و از بسیاری جهات بی‌نظیر، به هیچ وجه منحصر به دل‌مشغولی‌های روزمره فرهنگ‌های به اصطلاح بومی نیست. این فرهنگ‌ها معرف نوعی شیوه هستی و ساحت وجودی جدیدند که چون در محل تلاقی دنیاهایی ناسازگار شکوفا می‌شوند، بیانگر تجربه انسانی خاصی‌اند. این تجربه در حیطه تلاقی دنیاهایی روی می‌دهد که از هر حیث در تقابل با یکدیگرند.

انحطاط رمان در اروپا به گمان من با جابه‌جایی مراکز مرتبط است. ژان ماری دومناک معتقد است که انحطاط رمان فرانسوی از سی سال پیش به این سو، پدیده‌ای صرفاً

1. la zone d'hybridation

2. le double décentrement

۳. بخش عمده این فصل پیش‌تر با عنوان «عرصه بینابین در ادبیات امروز» در:

Dédale, Post-colonialisme, N: 5 & 6, 1997، به چاپ رسیده است.

داریوش شایگان

افسون زدگی جدید

هویت چهل تکه و تفکر سیار

ترجمه فاطمه ولیانی



فرانسوی نیست و همه کشورهای اروپایی را دربر می‌گیرد. این انحطاط عارضه‌ای زودگذر نیست، بلکه نشانه بیماری عمیقی است که مبتلابه خلاقیت هنری به طور کلی است و از یک «بحران اساسی در تخیل» خبر می‌دهد.

عوامل پدیده آورنده این بحران متعددند. نخست این که بجز مواردی نادر، اکثر رمان‌ها گویی از قالب واحدی به در آمده‌اند. آنها در عینیت و واقعیت زندگی ریشه ندارند، به تابوهای جامعه معترض نیستند و هیچ تصویری از لایه‌های اجتماع عرضه نمی‌کنند. بالزاک همه قشرهای جامعه را به شکل زنده در برابر خویش داشت، شخصیت کشیش در رمان برنانوس^۱، کشیشی ملموس و با گوشت و پوست را مجسم می‌کرد و در رمان مالرو چهره یک انقلابی، ویژگی‌های یک فرد سیاسی واقعی و زنده را داشت. اما در روزگار ما پیوند تخیل و واقعیت قطع شده است. به زبان دیگر، رمان به عمق وجود نفوذ نمی‌کند. لوران داندرو^۲ در این باره می‌گوید که این ادبیات «بی‌جان است و به سطح روایات عادی و مبتذل تنزل یافته، هنگامی که از موضوع‌های نامأنوس سخن می‌گوید، کاملاً سطحی است و هنگامی که مؤلف روایت جوانی دیوانه‌وار خود را بازگو می‌کند،

1. Georges Bernanos (1888 - 1948)

2. Laurent Dandrou

کاملاً خود شیفته؛ (...). اما در هر حال مصنوعی است.» یعنی «ماشینی است برای ارضای نفس یا «من»، برای تولید یک پدیده سطحی در جامعه.»

از همین روست که این آثار کسالت بارند و ملال‌انگیز، و ملال به قول پسوا^۱ (نقل از کتاب دومناک) «احساس جسمانی هاویه وجودی است.» هنگامی که هماهنگی میان واقعیت و تخیل از میان رود، هنگامی که آموزه و ایدئولوژی غالب شوند، آفرینش هنری به تقلید واقعیت^۲ و پرگویی تبدیل می‌گردد. «آنچه بر سر تراژدی‌نویسان قرن هجدهم، یعنی مقلدان کورتی^۳ و راسین^۴ آمد، همان است که از سی سال پیش رمان‌نویسان فرانسوی به آن دچارند.» چرا شاهکار سی سال اخیر یعنی مجمع‌الجزایر گولاک (اثر سولز نیتسین)، رمانی نوشته یک زندانی مطرود است؟ این اثر بازنده کردن حافظه یک ملت کاری انجام داده است که «هیچ تاریخ‌نویسی، حتی میشله، به انجام آن نائل نشد، یعنی تغییر سیر تاریخ.»

ظاهراً رمان دیگر توانایی به رؤیا فرو بردن را ندارد. پیش‌تر به لطف رمان می‌توانستیم به زندگی‌های تخیلی دیگران راه یابیم، خود را با شخصیت‌ها و قهرمانان آن همسان و یکسان پنداریم و مدت زمانی در جسم قهرمانان حلول کنیم. رمان با از دست دادن رابطه اساسی‌اش با واقعیت، به قصری یخی، به آینه آینه‌ها تبدیل می‌شود، خود را محور همه چیز می‌بیند و این خودمندی آن را دچار پس‌روی «نارسیسیک» می‌کند. در سال ۱۸۹۰، فرانسه رمان‌نویس بزرگ نداشت اما در عوض بزرگانی چون مالارمه، سزان، دگا، گوگن، رودن و موسیقیدانانی همانند دبوسی، فوره و راول در آسمان هنر آن سرزمین می‌درخشیدند. در سال ۱۹۹۴، این کشور دیگر هیچ رمان‌نویس والامقامی نداشت و پس از مرگ بکت و یونسکو، حتی یک نمایشنامه‌نویس بزرگ به خود ندید.

بنابراین کارنامه ادبیات دلسردکننده است. «شور و نیرو در همه زمینه‌ها فروکش کرده است.» این بحران که به هیچ‌وجه گذرا و مقطعی نیست، جنبه‌ای بارز و چشمگیر از ضعف آفرینش ادبی در اروپاست. سولرس^۵ رمان‌کنونی را سایه‌ای از خودمان می‌داند. «مایه شگفتی است که اغلب رمان‌نویسان فرانسوی گویی به خواب رفته‌اند، این چگونه جامعه‌ای است؟ تجلی کدام رمان سایه‌گون است؟ اگر رمان‌نویس‌ها چیزی از آن

1. Fernando Pessoa (1888 - 1935)

2. mimétique

3. Pierre Corneille (1606 - 1684)

4. Jean Racine (1639 - 1699)

5. Philippe Sollers

نمی‌گویند، بدان دلیل است که نظام آن‌ها را مقهور و فلج کرده است.^۱ به دلیل همین رخوت است که اکنون جالب‌ترین رمان‌هایی که به زبان‌های انگلیسی و فرانسوی نوشته می‌شوند از نویسندگان کشورهای پیرامونی است. دومناک دو نمونه از جوایز گنکور را ذکر کرده است: جایزه گنکور در سال ۱۹۹۲، به نگراکو^۲، رمانی نوشته پاتریک شاموازو^۳ نویسنده آنتیلی، و در ۱۹۹۳، به صخره تانیوس^۴ اثر نویسنده لبنانی امین معلوف تعلق گرفت. در انگلستان نیز آثار شگفت‌انگیز نویسندگان انگلیسی - هندی همچون ناپیل، قریشی، ست و آرونداتی روی^۵ به ادبیات این کشور روحی تازه داده است. این که اروپا این چنین آشکار میدان را خالی‌کننده در تاریخ بی‌سابقه است. از قرن شانزدهم میلادی، کشورهای اروپایی یعنی ایتالیا، اسپانیا، آلمان و فرانسه، هیچ‌گاه صحنه را ترک نکردند و همواره نیروهای تازه نفس جانشین خستگان می‌شدند. اما به قول دومناک «این بارگونی سرتاسر اروپای غربی همزمان از نفس افتاده است» اروپا اکنون دچار رخوت و ضعف تخیل است. «آن چیزی که زیر مدح تازگی پنهان است بی‌جسارتی تخیل و ترس تجربه واقعاً تازه است.»

بین ملالی که مشخصه دموکراسی جدید است و رکود رمان‌گویی هم‌سویی وجود دارد. «در هر دو عرصه، با خلأ مواجه هستیم». یعنی در یک سو (سیاست)، شاهد پشت پا زدن به تعهد سیاسی، امتناع از شرکت در انتخابات و سردرگمی فکری هستیم و در سوی دیگر، یعنی در ادبیات، ناظر فرو رفتن در لاک خود، روایت زندگی خصوصی، زمان حالی که پیوند آن با گذشته و آینده قطع شده و «تخیل انزو و اطلبانه». دومناک به خصوص از میان رفتن «رمان‌ملی» را که پیش‌تر شوری در میان رمان‌نویسان می‌آفرید، مهم می‌داند. پیامد این امر «اکتفا به ادبیاتی حقیر (به حداقل تقلیل یافته) است، مناسب حال انسان حقیر امروز، یعنی «منی» که به موجودی خود شیفته، مصرف‌کننده، به یک اطلاعیه دائمی تنزل کرده است.»

می‌دانیم که در فرانسه رمان نو و نظریه‌های نقد ادبی زمینه‌ساز حذف سوژه در رمان بودند. رمان نو با محروم کردن ادبیات از ماده اولیه‌اش، ادبیاتی «غیر تراژیک» ایجاد کرد. بن‌شک هدف آن از ایجاد چنین خلئی پدید آوردن تأثیری مثبت در ادبیات بود، اما با

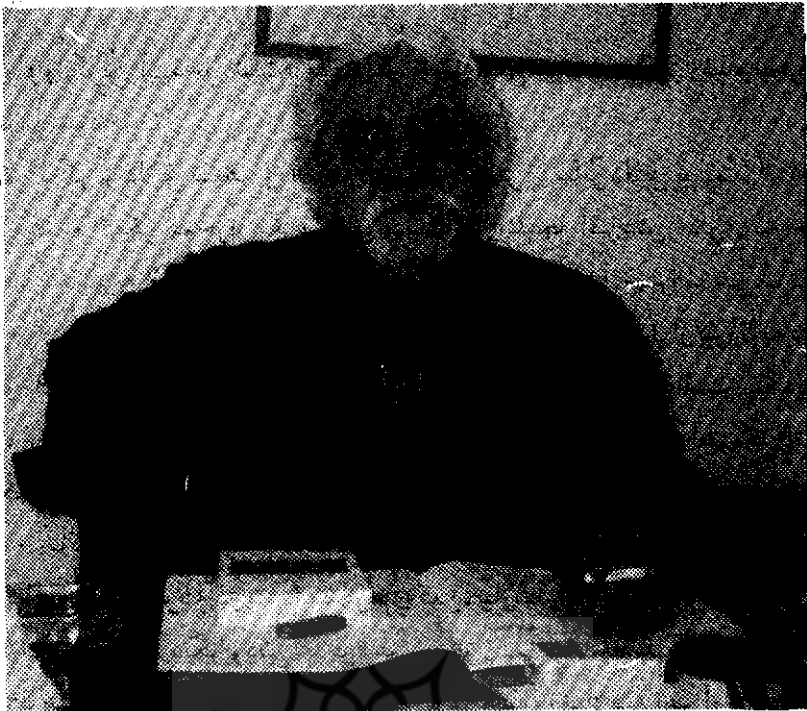
1. Texaco

2. Patrick Chamoiseau

3. Le Rocher de Tanius

4. Arundhati Roy

5. minimal



● دکتر داریوش شایگان (عکس از علی دهباشی)

توسل به زبان صرف نمی شد این خلأ را پر کرد. «چگونه می توان رمان را بدون شخصیت، بدون روان شناسی، بدون طرح یک توطئه، سر یا نگهداشت؟» خواست رمان نو آن است که در رمان همچون در دنیای حشرات، جز جابه جایی های بی انتها هیچ چیز رخ ندهد. به زعم دومناک وجه تمایز رمان نو، افقی بودن آن است. در این رمان، جهت عمودی، عمق و استعلا وجود ندارد، خواننده مثل یکا رقصنده روی یخ، روی سطح صاف آن می لغزد. بنابراین دنیای رمان نو نه جمع گراست و نه فردگرا، فقط هست. درگیری و کشمکش مستلزم آن است که فرد به نحوی از انحاء وجود داشته باشد و «این چیزی است که از آن مطمئن نیستیم.»

کشف بزرگ رمان نو آن بود که برای نوشتن قلم کافی نیست، باید از دوربین هم استفاده کرد. رمان نو به جای چشمانی که میان ذهن و عین و مؤلف و شخصیت هایش تقابل می بیند، نگاه سرد دوربین را نشانند. دومناک معتقد است که چنین کاری به منزله آن است که تصویر را از طریق نوشته دوباره بسازیم. مارگریت دوراس، ناتالی ساروت، ژب -گریه و کلود سیمون به طرزی درخشان از عهده این بازسازی برآمدند. اما بعدها این رویه که به حد افراط مورد تقلید قرار گرفت، به یک برنامه تبدیل شد و با صحنه سازی

واقعیت^۱، واژگونی آن کامل شد: «رمان دیگر نوشته نمی‌شود، به طور زنده تجربه و روایت می‌شود.»

یکی دیگر از دلایل ضعف رمان، که اهمیت آن کمتر از سایر دلایل نیست، آن است که «بربریت»^۲ دیگر هم جوار مغرب‌زمین نیست؛ در نتیجه آفرینش هنری به خود معطوف شده و به ناچار تنها از سرچشمه و از درون مایه خویش سیراب می‌شود. آن «دیگرجا»یی که مجدوده بیرونی، غرب بود و آن را احاطه می‌کرده، اکنون از بیرون به درون آمده و تلاقی و رویارویی مدام با آن، هویت اروپایی را متزلزل کرده است. به دیگر سخن، اروپا این دگربودگی درونی شده، این همزیستی نژادها را که در آمریکا زاینده کشمکش و جهش‌های خلاق بوده است، به راحتی تحمل نمی‌کند. «ظهور فرهنگ‌های زمینی و خاکی و سرشار از جسمانیت، مانند فرهنگ‌های آمریکای لاتین، آن چیزی است که اروپای پناه گرفته در پشت سنگ‌های کهن، نیازمند آن است.» اروپا از رویارویی با صورت‌های جدید دگربودگی عاجز است و چون نمی‌تواند به سهولت در فضا‌های بینابین فرهنگ‌ها بزیود و یا امکان تعاطی افکار را در منطقه اختلاط فراهم آورد، در لاک خود فرو می‌رود، به طوری که این بی‌بهرگی از جذابیت «اکزوتیسم»^۳ جدید، اروپائیان را ناگزیر به گذشته معطوف کرده است. به همین دلیل است که در هر سو انواع و اقسام خاطرات و زندگی‌نامه‌ها به شدت سبز می‌شوند، یعنی به عبارت دیگر حافظه متذکر به خود باز می‌نگرد.

این بحران تخیل که دومناک از آن سخن می‌گوید عمیقاً ناشی از آن است که رمان دیگر قادر نیست جانی تازه به خود دهد، دیگر قادر نیست در پیکر سخت و متراکم فرهنگ اروپایی که حاصل تبلور قرن‌ها بویغ درخشان و ذکاوت موشکافانه بوده است، به شکلی تازه رخنه کند و راه‌های جدید بگشاید. از سوی دیگر، درهم پاشی هستی‌شناسی‌ها در غرب، سبب ایجاد پیوندهایی هر چه ظریف‌تر میان «خود» و «دیگری» (دست‌کم در حیطه رفتارها، افکار و فرهنگ‌های بیگانه) می‌شود. اگر تخیل اروپایی خود را از این «دیگرجا»، از این منطقه آمیزش برکنار نگهدارد، از این منطقه‌ای که ارتباط متقابل میان دنیا‌های گوناگونی را ممکن می‌کند - که می‌توان گفت سپهر ذهنی^۴ کره زمین را می‌سازند - ارتباط آن با این واقعیت جدید که به همه قلمروهای فرهنگی راه

1. Reality Show

2. Wilderness

3. exotisme

4. noosphere

پیدا کرده، قطع خواهد شد و در تنگنای خودشیفتگی و مسائل شخصی خویش اسیر خواهد ماند. این که نویسندگان آمریکای لاتینی رئالیسم جادویی را با مهارت به کار می‌گیرند و در فرهنگ آنان «تاریخ کاملاً با تخیل آمیخته است»؛ این که نویسندگان هندی انگلیسی‌زبان می‌توانند حیطه‌هایی ناسازگار را در درون خود آشتی دهند و یا بهتر است بگوییم در هم بیامیزند؛ این که چنین نویسندگانی قادرند همچون چادر نشینان به آرامی از شکاف‌های تاریخ عبور کنند، از آن روست که همه آن‌ها کمابیش تجسم جهان بینابین‌اند، جهانی که از منطقه دو رگه‌گی، که زمینه همه دگرذیسی‌ها و دگرگونی‌هاست، نیرو می‌گیرد. در روزگار ما تنها مهاجران و خانه به دوشان سیار می‌توانند در کلاف سردرگم دنیا‌های به هم پیوسته، در هزار توی آگاهی چند رگه امروز، راهی برای خود بیابند. آنها به مثابه موجوداتی ذوحیاتین، به هیچ یک از این جهان‌ها متعلق نیستند، بلکه در محل تلاقی آنها قرار دارند. این خصوصیتی است که ذهنیت اروپایی شدیداً به آن نیازمند است. زیرا ذهنیت اروپایی خود را از تاریخ پرتحرک دنیا کنار کشیده و به قول ژان دورمسون^۱ گویی در «گورستان خدایان مرده» به خواب ابدی فرورفته است.

دومناک وضعیت آمریکا را نقطه مقابل بحران تخیل اروپایی می‌داند. او با استناد به اثر مارک شنتیه^۲، فراسوی سوءظن، که به بحث درباره آثار نوین داستانی آمریکایی می‌پردازد، معتقد است که رمان‌نویسان آمریکایی اکنون خود را از قید نظریه‌های فرانسوی رمان نو، که زمانی در آمریکا بسیار رایج بود، آزاد کرده‌اند. آنان جهش‌های بزرگ تکنولوژیک و تکنیک‌های جدید مجازی‌سازی را به آثار خود راه داده‌اند و «آثار خود را نه از جنبه‌های بازیگوشانه و سرگرم‌کننده محروم می‌کنند و نه از امور عجیب و محیرالعقول^۳ و مضحک. بدین ترتیب بینشی ادبی پدید آمده که خاص آمریکاست و ساده‌دلی و مکر را به هم می‌آمیزد، «جسارت و غرابت»^۴ را به کار می‌گیرد و به سرچشمه‌های حکایت و حماسه باز می‌گردد. خلاصه کلام، بینش آمریکایی، قریحه طنزآمیز رایله^۵ را که از قرن شانزدهم در فرانسه خاموش و پژمرده شده بود، بار دیگر جان بخشیده است.

به نظر من باید به این همه، پدیده چندگانگی فرهنگی را نیز افزود که همانطور که در

1. Jean d'Ormesson

2. Marc Chénétier

3. grotesque

4. extravagance

5. François Rabelais (1494 - 1553)

فصل دوم این نوشته ملاحظه کردیم، دنیایی شهر فرنگ‌واز از سطوح متعدد هوشیاری پدید آورده است. نکته دیگر آن است که چون آمریکایی‌ها تاریخی کوتاه در پشت سر خویش دارند، کمتر اسیر قیود فرهنگی‌اند، نتیجتاً آزادترند و قدرت تخیلشان بیشتر است آنچه در مورد سن انسان‌ها صادق است برگزیده تمدن‌ها نیز صدق می‌کند. هر چه پیرتر شویم بیشتر در حسرت و دریغ گذشته‌ها فرو می‌رویم. هر چه سایه گذشته سنگین‌تر شود، چشم‌انداز پیش روی تنگ‌تر می‌گردد. مشخصه آفرینش هنری در آمریکا، توانایی رؤیاپردازی جمعی است. تخیل آرمانی آمریکایی‌ها از چنین رؤیایی جان می‌گیرد. آمریکا چون گذشته‌ای ندارد، بی‌وقفه رؤیای آینده را در سر می‌پروراند، به این آینده جنبه بصری می‌دهد و تصویر آن را مطابق اوام و تخیلاتش باز می‌تاباند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
مركز جامع علوم انسانی